



پرورش ذوق موسیقی نزد خردسالان

مثلی است معروف که سلیقه ها مختلف است، درحقیقت سلیقه یازوق چیست؟ تمایل مخصوصی که بما اجازه میدهد اثر هنری را به پسندیم و مانع می شود که از اثر دیگری لذت ببریم و این تمایل در نتیجه خواص ذاتی یا اکتسابی و در اثر تعلیم مخصوصی که شخص نموده بدست میاید. پس در تقدیر و تمجید از هر اثر هنری بالاخره قریحه شخصی دخیل می باشد که تعیین آن بی اندازه دشوار است.

اما در خصوص موسیقی تأثیر موروثی را نیز نمی توان انکار نمود؛ ذوق موسیقی خیلی زود در نزد بچه ظاهر می گردد. در صورتیکه صنایع دیگر مانند معماری یا نقاشی در بچه مؤثر نمیباشد؛ يك پرده نقاشی نمی تواند در بچه تأثیر بکند مگر اینکه آن پرده نقاشی تصویر شخص یا حیوان یا محلی باشد که بچه دیده باشد. از تشخیص شکل يك اسب یا گربه یا سگ بچه لذت میبرد بی آنکه این لذت جنبه هنری داشته باشد؛ و نیز زمانی که بزرگتر شد با مداد شکل بعضی حیوانات را روی کاغذ رسم می کند ولی نمی توان این موضوع را حمل به استعداد صنعتی بچه نمود؛ چه مقصود او فقط تقلید از طبیعت است و این موضوع تمایل بچه را بتقریح ظاهر می سازد؛ تمایلی که نزد همه بچه ها مشاهده میشود. طبق همین اصل زمانیکه بچه قالب های بریده چوبی را روی یکدیگر می چیند برای اینکه مثلاً يك برج ساخته باشد دلیل بر آن نمیشود که بچه درآینه معمار خواهد

شد زیرا بچه تبعیت از حس ساختن نموده و بیشتر منظور او ارتفاع ساختمان است؛ مثلاً هر چه برج بلندتر باشد کودک بیشتر لذت می برد و در عین حال این حس ساختن توأم با حس مخالف آن یعنی حس ازهدام می باشد. زیرا لذیذترین دقیقه بازی بچه تمام شدن ساختمان نیست بلکه موقعی می باشد که با يك ضربت آن را رویهم خراب می کند. اما در مورد موسیقی اینمطلب صدق نمی کند زمانی که بچه آهنگی را باخود زمزمه می کند گرچه طبق غریزی بازی و تفریح رفتار می نماید و بدون اراده اینکار فکری را انجام میدهد ولی پایه اینکار بر روی حس ساختن و تکمیل می باشد. طبیعت بکودک نمونه اولین اثر هنری را نمی دهد؛ طبیعت فقط اصول تقریباً غیر مادی صداها را باو میدهد ولی بچه بکمک آن ها يك اثر صنعتی کوچک خیلی ابتدائی ولی دارای خواص مخصوصی را بوجود می آورد. بچه فقط به تکرار آوازی که می شناسد اکتفا نمی نماید؛ غالباً قبل از اینکه بتواند آوازی را که شنیده عیناً تکرار نماید قادر است بکرشته از اصوات را پشت هم انداخته و زمزمه کند؛ گاهی در موقع شادی یا بازی بچه زمزمه می کند و اگر شنونده دقت کند بخوبی می فهمد که زمزمه بچه تکرار آهنگهایی که شنیده نیست؛ بلکه آهنگهای بچه گانه است که خود شخصاً بدون اینکه فکر کند ترکیب نموده.

بچه پیش از اینکه قادر باشد شادی خود را بوسیله کلمات بیان کند آن را با زمزمه اصوات بیان می نماید؛ این استعداد طبیعی ممکن است در بچه بحالت نطفه باقی بماند و نشو و نما ننماید؛ و نیز ممکن است برعکس در اثر تهییج آوازه های مکرری که بچه بشنود و در حافظه خود ضبط نماید استعداد موسیقی در او بزودی نمو نماید.

بنابراین تأثیراتیکه موسیقی در زمان طفولیت در بچه ایجاد می نماید در تکامل و ترقی این استعداد دخیل می باشد. بطوریکه بعضی اوقات انسان از مشاهده اینکه بچه های پیش رس با چه سرعتی مقدمات و قواعد اولیه موسیقی را درک میکنند در تعجب میماند. در صنایع دیگر وجود چنین استعداد پیش رس مشاهده نمی شود؛ نقاش، حجار و شاعر خردسال وجود ندارد؛ در صورتیکه موزار Mozart در سن شش سالگی قطعات موسیقی برای پیانو ترکیب می کرده و در هشت سالگی ترکیب قطعات سمفونی مینموده است.

این مطلب تناسب مستقیمی با وجود خود صنایع دارد: مثلاً برای آنکه بچه بتواند نقاشی کند باید طرز ترسیم، رنگها و شکل خطوط اشیاء را بخوبی بداند. برای شعر گوئی یا نویسندگی بچه باید زبان را بخوبی بداند و نیز بقواعد نظم و نثر و تلفیق کلام آشنائی کامل و تجربه زیاد داشته باشد.

در صورتیکه خاصیت معنوی موسیقی بیشتر اجازه می دهد که با حس غریزی به اصول آن احاطه بنمایند، بدون آنکه احتیاجی به آشنائی دقیق لغات داشته باشند. قواعد و قوانین موسیقی را غریزی بوسیله گوش ضبط می کند و این عمل بتوسط حس موسیقی انجام می گیرد پی آنکه منطق در آن دخالت داشته باشد. مثلاً خیلی از کسانی که استعداد موسیقی دارند میتوانند آهنگیرا که شنیده اند تکرار بنمایند و یا یک نوا را طبق اصول علمی اختراع بکنند بدون آنکه از نظری آن اطلاع داشته باشند.

گذشته از استعداد ذاتی حافظه نیز در پرورش ذوق موسیقی دخالت تام دارد و محیطی که بچه در آن نشو و نما بینماید درین خصوص اهمیت زیادی دارد. تقریباً همه بچه های فوق العاده در یک محیط موسیقی پرورش یافته اند. در اثر شنیدن موسیقی روح بچه آغشته به آن میگردد، حافظه او ابتداء عده ای از نواها و آهنگها را ضبط می کند. بچه انتخاب نمینماید، بلکه برخی از آهنگها در حافظه او جایگیر می گردند و بعضی محو و فراموش می شوند بی آنکه بعلمت آن آگاه باشد. آزمایش نشان میدهد که بهترین موسیقی ها در حافظه نیمماند بلکه اغلب آهنگهای خیلی معمولی را که انسان سعی دارد فراموش بکند بی اراده بیاد می آورد.

همانطوریکه حافظه اشخاص بزرگ از اطاعت اراده سرپیچی می کند، این خاصیت نزد خردسالان شدیدتر می باشد. حافظه بچه از خرد پاشهای موسیقی تشکیل یافته که بطور اتفاق در آن ضبط شده است و بمنزله اساس تعلیم موسیقی او که هنوز شروع نشده بشمار می آید. در اینجاست که اهمیت محیط یعنی محیط هنری که بچه در ابتدای نشو و نما می کند معنوی خود در آنجا پرورش یافته لازم است. مثلاً دو بچه را تصور بکنیم که یکی از آنها بجز آواز موسیقی دیگری نشنیده و دیگری که نه تنها آلات موسیقی را شنیده بلکه

در مجالس ارکستر نیز حضور داشته است. در صورتیکه فرض بکنیم هوش موسیقی و استعداد هر دو آنها بیک اندازه باشد واضح است بچه اولی در اولین مجلسی که یک سمفونی بشنود خود را گم می کند در صورتی که دومی خود را در محیط آشنائی حس خواهد کرد. آهنگها، مقامها، ضربهای مشکل، ترکیبات مختلف اصوات، همه اینها به نظرش خودمانی می آید؛ مانند زبانی که مدتها در اطراف خود شنیده و گوش او بآن عادت کرده است اگر چه معنی حقیقی آن را هنوز نمی داند.

قطعاتیکه موزار در طفولیت ترکیب نموده مثل جالب توجهی از تأثیر حافظه در تشکیل ذوق موسیقی بچه بدست میدهد. پدر او بصرافت میافند که همه ترکیبات پسرش را یادداشت بنماید و بکمک این اسناد می شود مراحل گوناگونی که این مرد زنی طی نموده مقایسه نمود و مشاهده میشود که چگونه متدرجاً افکار مختص بخود او جانشین یادگارهای ساده و بچگانه میگردد.

قطعاتیکه لئوپولد موزار به پسرش می آموخته و بی شک همه را خود او برای آموختن به پسرش ترکیب می نموده اغلب منوئه Menuets بوده است. یکی از این قطعات را که موزار در سن پنج سالگی مطالعه نموده پدرش یادداشت میکند که برای مطالعه آن یعنی از بر کردن آن قطعه بیش از سی دقیقه وقت صرف نکرده است.

سبک منوئه کوچکی که موزار در بچگی تالیف کرده، همان سبک منوئه پدرش میباشد. بی شک این تقلید عمدی نبوده است بلکه بچه از آهنگ این نوا که در او تأثیر نموده بی اراده اقتباس کرده. ولی آخر آن خیلی بچگانه تمام می شود و نشان میدهد که پدرش آن را اصلاح نکرده است. بعدها نیز موزار همین آهنگ را در قطعات دیگر استعمال مینماید.

در منوئه دیگری که موزار در همان بچگی ترکیب نموده، با آنکه اساس آن تقلید از قطعات منوئه پدرش میباشد ولی پیشرفت قابل توجهی مشاهده می گردد: مثلاً سعی کرده است بعضی جمله ها را در اکتاو انتقال بدهد. حتی ضرب منوئه را کمی تغییر داده است، مثلاً در چند جای این منوئه (تریوله) استعمال نموده است برای اینکه یک آهنگی

ضرب را کمی خفیف بکند.

گرچه این منوئه نیز بچگانه بنظر میآید، ولی علت ایجاد چنین ترکیبی را نمیتوان تنها حافظه و یا تمایل بچگانه بازی با اصوات که در مثال اول ذکر شد دانست. زیرا گرچه پدرش فقط آهنگها را باو میآموخته ولی درین قطعه و قطعات دیگر که کمی بعد ترکیب نموده موسیقی دان کوچک مراعات انتظامات و قواعد لازم را نموده و بی برده است که يك منوئه مرکب از دو قسمت می باشد و قسمت دوم بلندتر از اولی است در ابتدای آن آهنگ بطور آزاد تکرار میشود و در خاتمه نیز بآن اشاره میگردد.

طبیعتاً تشخیص اختراع ناگهانی این ترکیبات و آنچه که از تعلیم پدر بدست آورده خیلی دشوار می باشد. اینمطلب آشکار است که تصور بچه از ابتدا فوق العاده شدید بوده است. ازین بعد قطعاتیکه تصنیف میکند بسادگی قطعات اولیه او نیست بطوریکه اطرافیان خود را به تعجب میاندازد. زیرا او فقط پشت گرمی به میل غریزی نمینماید، بلکه تعادل و توازن جملات موسیقی را نیز در نظر میگیرد.

از مثلی که آوردیم این نتیجه را بدست میآوریم: که اساس پرورش موسیقی قابلیت ذاتی لازم دارد. خوشبختانه خیلی بندرت اتفاق میافتد که بچه ها فاقد این حس باشند و بهترین وسیله برای پیشرفت این حس، این است که بچه زیاد موسیقی بشنود و چون حافظه او بدون تشخیص هر نوع نوا و آهنگی را ضبط می کند برای پرورش ذوق او خیلی مهم است که موسیقی سالم و لطیف صنعتی را بشنود و از استماع موسیقی که بر اساس احساسات غلط یا معمولی باشد پرهیز بنماید.

در اثر این عادت دائمی روح برای اخذ تعلیمات صنعتی حاضر و زمینه مناسبی رانیه می نماید. پس از آنکه بچه بطور کلی ذوق موسیقی را دریافت خود او می تواند بین زشت و زیبا، بین حقیقت و تعمد فرق بگذارد و در اینجا است که اشکال حقیقی رخ می دهد؛ زیرا ممکن است به بچه گفت که فلان تصنیف خوب و دیگری بد است ولی چگونه می شود او را متقاعد کرد؟ بحث اینمطلب را بشماره های دیگر محول می نمائیم.